



انتصاب رییس جدید «سنت»

دکتر «منصور غلامی»، وزیر علوم، حجت الاسلام «محمد ذبیحی» را به سمت رییس سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سنت) منصوب کرد.

گزارش سیدعلی سیدان

زندگی و اندیشه و مرگ دکتر علی شریعتی یکی از بحث انگیزترین موضوعات تاریخ اندیشه سیاست ایران معاصر بوده که درباره یک شخص مطرح شده است. شریعتی در روزگاری شلوغ ترین سخنرانی‌ها را داشت و مدتی پس از انقلاب، اندیشه او با امواج جهانی لیبرالیسم و اقتصاد بازار به محاق رفت و امروز با طرح جدی تر بحران عدالت، این سوال مطرح است که آیا تیپ شریعتی باز تولید خواهد شد؟ این مسأله را در گفت و گو با دکتر سید جواد میری، عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، در میان گذاشتم. مصاحبه با او در شرایطی انجام شد که کنار دستش در کتابخانه اتاقش، ۳۶ جلد مجموعه آثار دکتر شریعتی قرار داشت و او با تأکید بر «متن» آثار شریعتی گاه و بی‌گاه کتابی را از قفسه درمی آورد و برای من می خواند.

نخستین و مهم ترین سؤال مصاحبه این است که «شریعتی چیست؟». منظور از چیستی این پدیده این است که تیپ یا زائر علی شریعتی چیست؟ آیا روشنفکر است؟ جامعه شناس است؟ مصلح اجتماعی است؟ یا چیز دیگری؟



می توانیم درباره نوع و تیپ تفکر شریعتی صحبت کنیم؛ مثلاً می توانیم بگوییم شریعتی چه تفاوتی با سید احمد کسروی، طالبوف، منورالفکرها یا تکنوکرات‌ها داشته است؟ چه تفاوتی با فروغی داشته است؟ برخی متفکران بسیار دقیق فکر کردند و دقیق نوشته اند؛ اما این‌ها مخاطبشان عموم جامعه نبوده است. برای مثال، علی اکبر سیاسی این گونه است: اما رادپای سیاسی را در عرصه اجتماعی یا حوزه عمومی مشاهده نمی کنیم. فروغی را اینجا نمی بینیم. فروغی بیشتر در راس جامعه حضور دارد و مخاطبش یا حاکمان هستند یا کسانی که می خواهند حاکمیت سازی کنند. شریعتی این گونه نیست. اریک فروم تقسیم بندی ای دارد که می گوید عده ای از متفکران Prophetic هستند؛ گویی پیامی دارند و خودشان را صاحب رسالت و پیام می دانند و مخاطبشان را همان عرصه عمومی می دانند. دسته ای از متفکران هم Analytic هستند. این‌ها قدرت تجزیه و تحلیل دارند و به زبان آکادمیک می نویسند و میدان معنایی شان دانشگاه است. این‌ها به دنبال نقد قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی و قدرت دینی نیستند؛ همان شبکه های قدرتی که شریعتی به آن می گوید: زور زور و تزویر. اریک فروم می گوید متفکرانی می توانند در تحولات تاریخی اثرگذار باشند که هر دو بال را داشته باشند؛ یعنی هم صاحب رسالت باشند و هم صاحب قدرت تجزیه و تحلیل. زائر شریعتی همین است. البته، این به معنای تقدیس شریعتی نیست و ممکن است رسالتی که او برای خودش قائل است، قبول نداشته باشم؛ اما تیپولوژی او به ما می گوید او این تفاوت را با دیگران داشته است.

باید جمال هم شباهت ندارد؟

سید جمال که می گوید من همه دغدغه ام معطوف به قدرت بود و می خواستم صاحبان قدرت را تغییر دهم و ای کاش پدر وجودم را اینچنانمی باشیدم. شریعتی را می توان با کارل مارکس و انگلس مقایسه کرد.

تفکر مارکسیستی در این تیپ اثرگذار بوده است؟ چون مارکسیسم برای تغییر آمده و بیشتر به عقل عملی توجه دارد.

خیلی ها دوست دارند بگویند شریعتی تحت تأثیر مارکسیسم وارد این تیپ تفکر شده است. البته این را نمی توان رد کرد که شریعتی از فضای ایدئولوژیکی زمان خودش تأثیر پذیرفته است؛ اما در واقع، تلاش می کند به «نبی» امثال کند. سنت نبوی را به گونه ای ترمیم می کند که گویی پیامبران عمل گرا بوده اند، پیامبران نمی نشینند تئوری بیافند. همزمان با شریعتی، در ایران و جهان گرایش های فکری دیگری وجود دارد که سنت نبوی را بر ساحت می کند. از جمله این گرایش ها کریب، فروید، نصر و شایگان است. سنت نبوی که شایگان، کریب و نصر بر ساحت می کنند، سنت نبوی معطوف به عالم ملکوت است و با عالم ملک خلیلی سرکار ندارد. این سنت مخاطبش البت است و کاری به مردم ندارد. به سید حسین نصر می گویند شما این همه کتاب درباره اسلام و تمدن اسلام و... نوشته اید. حالا اتفاق



گفت و گو با دکتر سید جواد میری درباره تیپولوژی دکتر علی شریعتی و میراث فکری او «بازگشت» شریعتی

بزرگی در قرن بیستم در جهان اسلام و آن هم ایران افتاده و شما یک خط درباره اش ننوشته اید که این انقلاب و ولایت فقیه چه بود. نصر جواب می دهد من تمام تلاشم معطوف به عالم متافیزیک بوده و وارد فیزیک نشده ام.

شما اشاره ای به انقلاب اسلامی و ولایت فقیه کرده اید. تفکر شریعتی چه نسبتی با تفکر امام خمینی دارد؟

این دو تفکر در یک جا به هم می رسند و آن «اسلامیزم» است؛ چیزی که به آن «اسلام سیاسی» هم می گویند. در قرن بیستم ویست و یکم ما پنج گرایش در اسلام سیاسی داریم: اسلامیزم فقهاتی، اسلامیزم لیبرال، اسلامیزم سوسیالیستی، اسلامیزم دموکراتیک و اسلامیزم سلفی. امام را ما به عنوان یکی از مؤسسان اسلام گرای فقهاتی می دانیم؛ اما شریعتی اسلام گرای با گرایش سوسیالیسم است. شباهت ها و تفاوت هایی با هم دارند.

فقه اسلامی و سنت چپ و سوسیالیستی اشتراکشان در عقل عملی است.

نکته این است اتفاقی نیست که بعد از انقلاب، تفکر شریعتی دچار جزومد می شود؛ چون در برخی جاها با خوانش مسلط در جمهوری اسلامی مشترکات و گاهی مفترقاتی هم دارد که باید گفت؛ مثلاً شریعتی با روحانیت به مثابه نهاد دینی مخالف است. شریعتی باور ندارد در اسلام عده ای در کسوت روحانیت باشند که تفسیر دین دستشان باشد و می گوید این خوانش کلیسایی اسلام است. البته، تفقه و حتی تقلید را هم قبول دارد.

ادامه این تیپ متفکر در ادامه به کجا می رسد؟ ما بعد از ترورهای قرقان، شاهد نوعی شریعتی هراسی هستیم. آیا شریعتی به قرقان می انجامد یا به تیپ جامعه شناس منتقد قدرت یا به تیپ مصلح دینی با گرایش لوتری و لیبرال؟

ما امروز با شریعتی روبه رو نیستیم؛ بلکه با متن شریعتی مواجهیم. این طور نیست که میراث شریعتی را فقط عده خاصی بتوانند تفسیر کنند. عده ای خیلی دوست دارند بگویند شریعتی هیچ نسبتی با انقلاب و جمهوری اسلامی ندارد و اصلاً شریعتی میراث جمهوری اسلامی است. من می گویم اصلاً این طور نیست. شریعتی تری به نام «امت و امامت» دارد. در کتاب «انسان»، شریعتی بحثی درباره های دیگر مطرح می کند. می گوید وقتی تمدن می خواهد شکل بگیرد، انسان از خودش غفلت پیدا می کند. محصول ساعات ولحظات غفلت انسان از خودش، تمدن است. تمدن چیز خوبی نیست و انسان را از وجود

وقتی می گوئیم «اصلاح دینی» ظاهراً بیشتر صبغه لیبرال دارد. کسانی مثل عبدالکریم سروش که بعداً این پروژه پروتستانتیسم اسلامی را جلو بردند، لیبرال بودند. چگونه می شود که از دل پروژه شریعتی ذاتفه لیبرال شکل بگیرد؟

شریعتی وقتی می خواهد تبار فکری خودش را بگوید، از یک سو آن را به سید جمال و اقبال برمی گرداند و از سوی دیگر وقتی رویکرد نظری خودش را در حوزه اجتماعیات می خواهد بیان کند، می گوید من «مارکس وبری» هستم نه وبری. برخلاف کسانی که می گفتند فقط اقتصاد و مسائل عینی است که تغییرات و تحولات جامعه را تعیین می کند، کسانی معتقد بودند ذهن و مسائل فرهنگی تحولات را جلو می برد. شریعتی می گوید هر دو می تواند تحولات را رقم بزند. مکتب فرانکفورت هم همین طور است و بین فروید و مارکس هر دو را انتخاب می کنند. شریعتی هم درباره طبقه و روابط تولید و اقتصاد سخن می گوید و هم فرهنگ را مؤثر می داند. اما آیا می توانیم بگوییم پروژه شریعتی به سروش ختم می شود و سروش به ملکیان و ملکیان به لیبرالیسم می رسد؟ نکته اساسی این است که سروش دو سه و ملکیان چهار یا پنج همه همشان «فرد» است؛ اما شریعتی فقط بحث فرد مطرح نمی کند. برای شریعتی احیای جامعه مهم است. شریعتی می گوید این کافی نیست که فقط به فقرا کمک کنیم؛ بلکه باید نظام فقر را از بین ببریم.

برداشت من این است که شریعتی جزو کسانی است که می خواهد به زندگی دینی مادر ساحت جهان پدیداری معنا دهد. آیا امروز به کسانی مانند شریعتی نیاز داریم که به زندگی ایمانی مامعنا دهند؟

در کتاب «تاریخ و شناخت ادیان»، شریعتی می گوید نیاز انسان امروز چیست؟ نیاز انسان امروز به مذهب این است که به دو پرسش پاسخ دهد: یکی دادن جهان بینی معنوی بزرگ و به قول اقبال تفسیری معنوی از عالم هستی. دومین مسأله ای که شریعتی مطرح می کند این است: «مسأله دیگری که لزوم شناخت دقیق و عالمانه مذهب را ایجاد می کند این است که بررسی تاریخ ادیان این حقیقت بزرگ را به ما نشان می دهد که دین در مسیر تاریخ دو جریان دارد: یکی جریان انسانی و دیگری جریان تاریخی». اتفاقاً شریعتی در همه آثارش به دنبال این است که بگوید جریان تاریخی جریان انسانی را سرکوب کرده است. شریعتی دنبال نوعی پروتستانتیسم است. برداشت او از پروتستانتیسم این است که پروتستانتیسم همان مسیحیت است که از آخرت گرایی کاتولیک برمی گردد. می گوید ما امروز دچار نوعی کاتولیسیم شدیم و همه نظام معنایی اسلام را به آخرت معطوف کردیم. گویی این دنیا ارزشی ندارد. شریعتی معتقد است این رهبانیت جزوی از دین نبوده است. البته، به دنبال این نیست که تاریخ مسیحیت را عین به عین در تاریخ اسلام اجرا کند؛ به همین دلیل، تعریفی از اسلام راستین دارد؛ مثلاً در تشیع صفوی و تشیع علوی ایده آل تایپ هایی از مفاهیم مطرح در دو نوع تشیع می سازد.

اگر نکته ای در پایان دارید، نفرمایید.

به نظرم شریعتی فقط یک میراث ندارد؛ بلکه میراث های مختلفی دارد. یکی از دغدغه های من این بوده که او را قبل از اینکه معلم انقلاب یا مارکسیست اسلامی بدانیم، بگوییم متون شریعتی چه جایگاهی می تواند در علوم اجتماعی داشته باشد. ابتدا باید فهم آکادمیک و منطقی از شریعتی بسازیم تا بتوانیم او را درک کنیم.

می گویند شریعتی حرف هایش انگیزشی بوده است نه دانشی.

پنج کتابی که نوشته ام در نقد همین رویکرد بوده است؛ مثلاً منظور شریعتی از استعمار چیست، ایده محوری دورکیم آنومی است، مفهوم محوری ویر عقلانیت و افسون زدایی است، مفهوم محوری مارکس الیناسیون است و «نظریه استعمار» شریعتی چیست؟

این سؤال بی پاسخ ماند که آیا هنوز می تواند تیپ شریعتی باز تولید شود؟

در دورانی کلان روایت ها عمل می کردند. برای مثال، گفتمان اسلام سیاسی کلان روایت است. کمونیسیم هم کلان روایت بود. شریعتی در زمینه و زمانه ای می زیست که این کلان روایت هابرای انسان ها خیلی مهم بود. همه دنبال چارچوب ذهنی و عملی بودند؛ اما جهان امروز این گونه نیست و هراسانی به یک سوژه تبدیل شده است.

شاید هم هراسانی ایزه شده است.

این هم بحث دیگری است. امروز زمینه ای برای کلان روایت هانیست و روشنفکری پزیرنده شده و در محدوده کوچکی فعالیت می کند.

غافل می کند. شریعتی می گوید من با های دیگر موافقم؛ اما نه درباره همه تمدن ها، بلکه تمدن موجود و مستقر غرب این طور است. اگر ما شرایط را تغییر دهیم و انسان را متحول کنیم، جامعه و تمدن دیگری ممکن می شود. بعد از شریعتی در کتاب «علی» می پرسیم چگونه این امر ممکن است؟ می گوید اگر انسان علی وار زندگی کند و روابط و مناسبات علی وار باشد، گونه ای دیگر از انسان و تمدن شکل می گیرد. بعد در کتاب امت و امامت توضیح می دهد این روابط و مناسبات چگونه انسان جدیدی به وجود می آرد. ممکن است بگویید وضعیت موجود ماعین آن چیزی نیست شریعتی می گفت. می توان درباره این بحث کرد؛ اما نمی توان گفت مفاهیم و شبکه های مفاهیم شریعتی هیچ نسبتی با وضعیت فعلی ندارد.

پس به نظر شما میراث شریعتی چیست؟

یکی از مهم ترین دغدغه های شریعتی، تحول مذهبی بود؛ تحول مذهبی برای رسیدن به چیزی که به آن توسعه یا تحولات اجتماعی بنیادین یا مدرنیته می گویند؛ البته مدرنیته ای ایرانی و واقعی نه شبه مدرنیته تقلیدی. کاتولیزان موانع سیاسی-اجتماعی توسعه در ایران را در مقایسه با اروپا بررسی می کند و به ماکس وبر اشاره می کند. می گوید راه حل ماکس وبر این است که در جوامع غیرانباتی چیزی معادل اخلاق پروتستان وجود نداشته است. البته، کاتولیزان تصریح می کند من حرف ماکس وبر را قبول ندارم؛ اما شریعتی این راه حل ماکس وبر را جدی می گیرد و می گوید اگر قرار است توسعه و مدرنیته ای ایجاد شود، اتفاقاً ما باید روی اصلاح باورهای دینی کار کنیم. شریعتی تبار فکری خودش را متصل می کند به اقبال لاهوری و سید جمال. برخلاف بسیاری از کسانی که می گویند شریعتی به سلفی گری و رادیکالیسم دامن زده، وی از مفهوم «بازگشت» شریعتی سخن می گوید. کسانی که با احیاگری شریعتی مخالف اند، می گویند بازگشت یعنی همین سلفی گری و شریعتی را با کسانی مانند سید جمال و بعد محمد عبده و رشید رضا و سید قطب و محمد قطب و... متصل می کنند. با این حال، اگر بخوایم بنیادی صحبت کنیم و به متن ارجاع بدهیم، شریعتی بین دو مفهوم «بازگشت» و «برگشت» تمایز قائل می شود. آن هایی که به برگشت قائل هستند، اوج اعتلای مدنیت اسلام را در گذشته می بینند و می گویند مدرنیته را باید خاموش کرد. رشید رضا و محمد عبده بیشتر به این سمت متمایل اند؛ اما دنباله تفکر سید جمال در شبه قاره و علامه اقبال لاهوری است که تبار فکری شریعتی است. بازگشت، یعنی بازگشت و یافتن یا دوباره خواندن و دوباره پیدا کردن مناسباتی که امروز می تواند اسلام را محقق کند. شریعتی از بازگشت وجودی صحبت می کند، نه برگشت به سلف صالح. شریعتی پروژه اش را اصلاح دینی قرار می دهد.